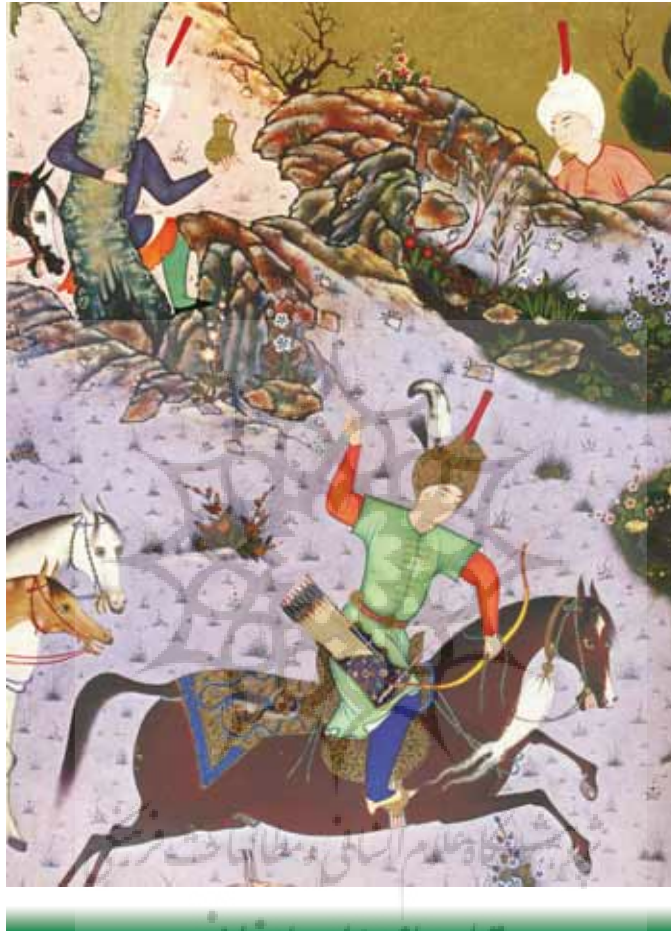


## کنکاشی کوچک در شاهنامه آداب میزبانی ایرانیان باستان

ایمان مهدی‌زاده



چو کشور ز ضحاک بودی تهی

یکی ماه‌ور بد بسان روی

که او داشتی گنج و تخت و سرای

شگفتی به دل سوزگی کدخدای

استقبال از میهمان، رسمی دیرینه بین ایرانیان

است. از این رو فریدون به روستای قحطی زده کدخدا

که رسید او به پیشوازش شتافت:

وراکندروخواندنی به نام

به کندی زدی پیش بیاد گام

به کاخ اندر آمد دوان کندرو

در ایوان یکی تا جور دید نو

فریدون مرد چهل ساله‌ای است که پس از زندگی

ویژه‌ای تا این سن برای تبدیل به چهره اساطیری میهمان

کدخدا - می‌شود.

کدخدا که میهمانش را اهل بزم می‌بیند، بی‌اعتنا به

روزهای دشوار قحطی اسباب آرامش وی را مهیا می‌کند:

می‌روشن آورد ورامشگران

خوان گسترانده‌شد. رامشگران از بی چنگ نوازان آمدند و نواختن آغازیدند. شامی قیرگون به سپیدی و رخشنده‌گی پگاه بر میهمانان سپری شد. همگام با برآمدن خورشید بار دگر جشن و هلهله و سرور برپا داشتند. میزبان میهمان را چنین می‌گوید:

بیانیم یک روز و دم برزیم

یکی بر لب خشک نم برزیم

بی تردید شاهنامه شاهکاری است در ادبیات

کلاسیک دنیا و مایه مباهاتی برای فارس‌زبانان که حکیم

ابوالقاسم فردوسی بپناه گفت:

بسی رنج بر دم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

در شاهنامه‌ای که - کومرث - آدم نخستین در فارس زبانان هبوط کرد تا پایانش که شهره است به خوش بودن،

دیباچه‌ای از فرهنگ و منش ایرانیان پیش روست.

«شاهنامه آخشور عارفان نگاشته مرحوم دکتر علینقی

بختیار تنها یکی از دریچه‌های نگرش به این یادگار

آزوشمند پارسی زبان است. کتاب بزرگ شاهنامه در

بیان ریزه‌نگری‌های رفتاری و اخلاقی در وجود

اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و سیاسی یک سرگردن

بالا تر از دیگر کتب حماسی جهان می‌ایستد.

سیر اسطوره سازی و حماسه سرایی در شاهنامه

بسی کامل تر و گویاتر از حماسه‌های بزرگ جهان

چون: مهاباران، ایلیاد و اینه‌اید، بیان شده است.

در این کتاب به راستی بزرگ، آن قدر ظرافت و نکته

نهفته که هر اهل ظریفی بی گمان شیفته آن خواهد شد.

گویی آموزه‌های قوم فارس و آریاست. اما در این مجال

کوچک و برگه‌های نحیف کاغذ مجال واگویی گفته‌های

حکیم محقق ابوالقاسم فردوسی طوسی نمی‌گنجد. از

این رو تنها و مختصر به بخش کوچکی از فرهنگ والای

میهمان‌نوازی اشاره خواهیم داشت.

خوش گذراندن به میهمان در آیین و راه و رسم

ایرانیان چنان نهادینه شده که هر جهانگردی پس از یک

بار دیدن و حظ بردن از معاشرت با ایرانیان هرگز نتوانسته

آن را فراموش کند یا در مقام مقایسه با قوم و ملتی دیگر

در سراسر گیتی برآید.

شاهنامه گردآوری داستان‌های ایران باستان و منش

مردمان و شاهان این خاک است که زبان حماسی

فردوسی بزرگ سبب نظم بی‌بدیل آن شده است. این

مقاله به مناسبت روز جهانی شاعر بزرگ فارسی - بیست

و پنجم اردیبهشت ماه - نگاشته شده است. قصد

خوانش شاهنامه با بازگویی واگویی‌های حکیم فردوسی

را نداریم. اما بابتی کوچک درباره فرهنگ، ارزش و

پیامدهای میهمان‌نوازی و میزبانی پیش روی

شماست.

نخستین میهمانی و میزبانی

برگه‌های نغز اشعار شاهنامه را که اگر مورد خوانش

قرار دهیم، سیر چگونگی آغاز سلسله پیشدادیان

نخستین اشعارش را تشکیل می‌دهد. کومرث پلنگینه

پوش، آدمیان را به صلح و صفا و گردهم‌آیی برای

زیستن بهتر، دعوت می‌کند. فرزندانش هر کدام پس

از پیروزی بر دیو درون لایق پادشاهی می‌شوند و با

کشف آتش توسط هوشنگ به ابزار و فلزات دست

می‌یابند. ضحاک پادشاه تازی پس از سرنگونی

جمشید و به اسارت گرفتن خواهرانش، حکومتی بر

پایه بیداد و ستم برپا می‌کند. او دو مار بر شانه‌هایش

دارد که هر روز باید مغز دو جوان را بلعند تا شاه

همان در خورش با گهر مهتران

فریدون غم افکند و رامش گزید

شبی کرد جشنی چنان چون سزید

میزبان اسباب تفریح را در اندازه و قد و قواره میهمانش

تهیه می‌کند تا او شوشمین پادشاه، پس از بند کشیدن

ضحاک ماردوش باشد.»

روش میزبانی در روابط دیپلماتیک

ایرانیان که بکتاپرسی زرتشت مبنی بر اخلاقیات را

همواره آویزه ذهن داشته‌اند، روش غذا خوردنی آراسته

داشته‌اند. رستم، پهلوان مشهور اساطیری ایران که اهل

دشت پر گستره و آباد آن روزگار زابلستان بوده برای رسیدن

به جایگاه پهلوانی ملی خود باید هفت خان را پشت سر

بگذارد و از پس هر هوایی برآید. درخوان اول او شیر راکه

نماد قدرت و جنگندگی است از پا می‌اندازد. در خوان

دوم از پس گرما و خشکی برمی‌آید و در خوان سوم ازدهارا

از دور خراج می‌کند. رستم در خوان چهارم نادانسته

میهمان دختری زیباروی و جوان می‌شود. دختر اسباب

پذیرایی را فراهم می‌آورد. غذا و شراب بر سفره می‌نهد و

رستم به رسم ایرانیان پیش از دست بردن به غذا، نام یزدان

پاک را بر زبان می‌آورد. نام پاک یزدان، طلسم جادوگر را

می‌شکند و دختری زیباروی به حقیقت خود که پیرزنی زشت

و ناموزون است، ظاهر می‌شود. رستم تیغ از نیام برمی‌کشد

و او را به دو نیم تقسیم می‌کند. در اینجا ارزش فرهنگ

چگونگی تناول بین ایرانیان متبلور می‌شود.

میهمانی دیگری که در شاهنامه پرزنگ جلوه داده

می‌شود، پیش از روی دادن تراژدی رستم و سهراب

است. سهراب لشگری ساز و برگ کرده از توران راه

ایران پیش گرفته و پادشاه مرکزی ایران، کیکاووس،

مشوش شده و دست باری برای نگهداشت سپاه

بزرگ سهراب ناچار دست به دامن رستم می‌شود.

بزرگی پهلوانی به نام در دربار کیکاووس است. مأمور

می‌شود به زابلستان رفته و رستم و دیگر دلاوران آن

خطه را برای بیچار با لشکر توران دعوت کند. حکیم

فردوسی تعجیل و دستپاچگی کیکاووس را چنین

توصیف می‌کند:

به گیو آنگی گفت برسان دود

عنان تگاور بیاید بسود

باید که نزدیک رستم شوی

به زابل نمائی و گر نغوی

برای گردآوری زودتر سپاه تأکید می‌کند:

اگر شب رسی روز را بازگرد

بگوشی که تنگ اندر آمد نبرد

گیو نیز با شتابی مثال زدن راهی زابلستان می‌شود:

ازو نامه بستد به کردار آب

برفت و نجست ایچ آرام و خواب

گیو بی‌آنکه توقف کند و درنگ به دروازه‌های زابل

نزدیک می‌شود. رستم به افتخار او یک میهمانی رسمی

ترتیب می‌دهد:

چو نزدیکی زابلستان رسید

خروش طلا به درستان رسید

تهمتن پذیره شدش باسپاه

نهادند برسر بزرگان کلاه

هنگامی که میهمانی در حوزه دیپلماتیک بر طایفه‌ای

می‌رسد به مفهوم احترام و خودی انگاشتن وی، کلاهی

که نماد مردم آن قوم بود بر سرش می‌گذاشتند که برخی

ممالک هنوز هم این رسم زیبا را اجرا می‌کنند. رستم

دستان گیو را به دشت تحت سیطره خود می‌آورد:

ز ره سوی ایران رستم شدند

بودند یکبار و دم بر زدند  
پهلوان گویو، نامه را شاه به رستم می دهد و سهراب را  
توصیف می کند و می گوید که باید زودتر راه بیفتد. رستم  
که آداب میزبانی را کامل به جا می آورد در پاسخ تعجیل  
گویو چنین می گوید:

بباشیم یک روز و دم بر زنیم

یکی بر لب خشک نم بر زنیم  
از آن پس گریایم ز نزدیک شاه

به گردان ایران نمایم راه  
روز بعد از راه می رسد و حکیم نقل می کند:  
دگر روز شبگیری پر خمار

بیامد تهمتن بر آراست کار

ز مستی هم آن روز باز ایستاد

دوم روز رفتن نیامدش یاد

سه دیگر سحرگه بیاورد می

نیامد ورا یاد کاووس کی  
روز چهارم گویو تازه یاد فرمان شاه می افتد و ساز  
و برگ رفتن فراهم می کند. بی تردید حکیم فردوسی  
قصدی بر این داستان دارد. گویو و رستم وفادارترین  
پهلوانان دربار کاووس بودند. پس در برابر فرمان او  
اهمال گری به خرج نمی دهند. در اینجا ارزش  
میهمان نوازی و خوش گذراندن به او مطرح می شود  
که چنان میزبان از میهمان دلبرایی می کند که دلیل  
سفر رسمی و دیپلماتیکش را برای سه روز فراموش  
می کند.

#### پذیرایی از میهمان ناشناس

جابه جا در داستان های سراسر شوق و شور و حماسه  
شاهنامه ردپای رفتاری مثبت بر نودوستی به چشم  
می آید. در داستان نبرد بهرام گور - پادشاه اساطیری - با  
اژدها، شاه عازم سفری جنگی می شود. پس از نبردی  
دشوار موفق به کشتن اژدها شده و با حالی نزار و خسته  
و زخم هایی بر تن به صورت ناشناس میهمان یک خانواده  
فقیر می شود. حکیم طوس نام این داستان را «بهرام گور  
با زن پالیزیان» نهاده است:

به شبگیر هرمزد خردادماه

از آن دشت سوی دهی رفت شاه

بینید که اندر جهان داد هست

بجوید دل مرد یزدان پرست

همی راندشبدیز را نرم نرم

بدین گونه تا روز برگشت گرم

بهرام شاه اژدها را کشته ولی با تنی خسته و کوفته

راه می افتد.

همی راند حیران و بیچان به راه

به خواب و به آب آرزومند شاه

چنین تا به آباد جایی رسید

به هامون به نزد سرایی رسید

زنی دید بر کتف او بر سویی

ز بهرام خسرو ببوشید روی

بدوگفت بهرام کاید سبب

دهیدار نه باید گذشتن به رنج

چنین گفت زن کای نبرده سوار

تو این خانه چون خانه خویش دار

چو پاسخ شنید اسپ در خانه راند

زن میزبان شوی را پیش خواند

فردوسی بزرگ چنان نرم و روان رسم میزبانی و پذیرایی

را در این داستان بیان می کند که هیچ توضیح و تفسیری

نیاز نیست.

زن، سوار خسته را به خانه خویش دعوت و آن  
ناشناس را به شوهر معرفی می کند:

بدوگفت آه آر و اسپش بمال

چون گاه جو آید بکن در جوال

خود آمد به جایی که بودش نهفت

ز پیش اندرون رفت و خانه برفت

حصیری بگسترد و بالش نهاد

به بهرام بر آفرین کرد یاد

زن پس از مهیا کردن سریع خانه، سوار ناشناس را به

آرامش و استراحت می خواند. به هوای آب آوردن به

خانه، شویش را کناری می خواند تا اسباب پذیرایی بهتر

را فراهم کند:

سوی خانه آب شد، آب برد

همی در نهان شوی را برشمرد

سوار خسته نیز چنین وصف می شود:

بشد شاه بهرام و رخ را بپشت

کران اژدها بود تن نادرست

بیامد نشست از بر آن حصیر

بدر خانه بر پای بد مرد پیر

زن پس از نظافت خانه و آوردن آب برای شست و

شوی سر و صورت، سفره غذا را می آراند:

بیاورد خوانی و بنهاد راست

بر او تره و سرکه و نان و ماست

بخورد اندکی نان و نالان بخت

به دستار چینی رخ اندر نهفت

هنگامی که میهمان خسته و نزار، به خواب رفت، زن

که در خانه چیزی برای پذیرایی نمی یافت از شوهرش

تقاضا کرد، برای بیاورد و به میهمان کباب دهند تا بهترین

پذیرایی انجام شود. شوی ابتدا کمی امتناع ورزید:

چنین گفت بازن گرانمایه شوی

که چندین چرا بایدت گفت و گوی

نداری نمکسود و هیزم به نان

چه سازی تو برگ چنین میهمان

بره کشتی و خورد و رفت این سوار

توشو خر به انبوهی اندر گذار

زمستان و سرما و باد دمان

به پیش آید یک زمان بی گمان

زن تمام سخنان شوهر را نشنیده و آداب میزبانی خود

پی گرفت:

همی گفت انباز و نشنید زن

که هم نیک پی بود و هم رایزن

بره کشته شد هم به فرجام کار

به گفتار آن زن ز بهر سوار

چو شد کشته، دیگی هریسه بپخت

برند آتش از هیزم نیم سخت

بیاورد چیزی بر شهریار

بر او خایه و تره جویبار

یکی باره بریان برید از بره

همان پخته چیزی که بد یکسره

بنیان شغل میزبانی

زن پالیزیان در شاهنامه نماد فرهنگ میزبانی است

و دلیل روایت این داستان نیز تأکید فردوسی بر این رسم

زیبای ایرانی است:

چو بهرام دست از خورش ها بپشت

همی بود بی خواب و تن نادرست

چو شب کرد با آفتاب انجمن

کدوی می و سنجد آورد زن

زیبایی این داستان در ناشناس بودن میهمان و سنگ

تمام گذاشتن میزبان است. در حالی که فقر و قحطی بر

این خانه و اهالی اش سایه افکند، تمام تلاش و تقلا

زن برای پذیرایی بهتر است:

بیاورد گاو از چراگاه خویش

فراوان گیاه برد و بنهاد پیش

به پستانش بردست مالید و گفت

به نام خداوند بی یار و جفت

تهی بود پستان گاوش ز شیر

دل میزبان جوان گشت پیر

چنین گفت باشوی کای کدخدای

دل شاه گیتی دگر شد به رای

بالا خره پستان گاو بر شیر شد:

به نزدیک میهمان شد آن پاک رای

همی برد خوان از پیش کدخدای

نهاده بدو کاسه شیر با

چه نیکو بدی گردیدی زیر با

از آن شیر با شاه لختی بخورد

چنین گفت پس با زن رادمرد

بهرام شاه پس از بهبودی تازه تازانها را به زن داد تا

از درخت خانه خود آن را بیاویزد تا مردم آن را بنگرند.

تازه در این بخش داستان است که میزبان از مقام میهمان

آگاه می شود.

آنگاه هر دو بابت کوتاهی و قصور در پذیرایی نزد

بهرام رفتند:

پیر از شرم رفتند هر دو ز راه

پیاده دوان تا به نزدیک شاه

که شاها، بزرگا، ردا، بخردا

جهاندار و برموبدان موبدا

بدین خانه درویش بد میزبان

زنی بی نواشویی پالیزیان

بر آن بندگی نیز پوزش نمود

همان شاه ما را پژوهش نمود

که چون تو بدین جای میهمان رسید

بدین بی نواخانه و مان رسید

بدوگفت بهرام کای روزبه

ترا دادم این مرز و این خوب ده

همیشه جز از میزبانی مکن

برین باش و پالیزیانی مکن

بگفت این و خندان بشد زان سرای

نشست از بر باره باد پای

بشد زان ده و بی نواشهر یار

بیامد به ایوان گوهر نگار

ارزش میزبانی در فرهنگ پارسی و ایرانی از این رو

مثال زدنی است. بسیار سیاحت و جهانگردان به ایران

رسیده و پس از دیدار با مردمانش درباره غنای آداب

ایرانیان سخن ها گفته و سطرها نگاهشته اند.

